

بسم الله الرحمن الرحيم

راز سکوت امیرالمومنین، بعد از سقیفه

مقدمه

- «سقیفه»، مهم ترین مسئله چالشی جهان اسلام، بعد از رحلت رسول خدا(ص) است. دغدغه اصلی برگزار کنندگان آن، تصمیم گیری درباره واگذاری قدرت و آینده سیاسی جامعه اسلامی، بود. نتیجه این نشست، تاثیر به سازایی در جهت سیاسی جامعه در زمان خویش و آینده مسلمانان گذاشت.
- «سقیفه»، نامی برای محل اجتماع انصار به منظور حل مشکلات و معضلات اجتماعی و سیاسی شان بود.^۱ «انصار»، گروه بزرگی از مسلمانان مدینه بودند که بیشتر گرایش به علی بن ابی طالب (ع) و اهل بیت پیامبر (ص) داشتند.^۲

^۱ ماجرای سقیفه، ص(۱۲۱) سقیفه به معنای صفه و سایه بان است و شبیه به سالن وسیعی است که دارای سقف درازی باشد، این محل متعلق به بنی ساعده بن کعب خزرجی بود و این جمعیت قبیله‌ای بودند از انصار من جمله سعد بن عباد، نقیب و رئیس خزرج، جمعیت در زیر این سایه بان که به منزله مجلس شورایی بود برای حل و فصل قضایا دور هم می نشستند.

تعامل انصار با اهل بیت ع، سعید طالقانی، ص(۲۹) «سقیفه» در لغت به معنای صفه و سایبان است. مصباح المنیر می گوید: سقیفه؛ یعنی صفه و هر چیزی که سقف داشته باشد و جمع آن سقایف است. زمخسری می نویسد: سقیفه؛ یعنی سایبان و صفه پوشیده، و چیزی که با آن بتوان سقف خانه را ساخت. اما در اصطلاح عبارتست از سقیفه بنی ساعده که در ناحیه شمال غربی مسجد النبی که با فاصله‌ای کمتر از یک کیلومتر از خانه پیامبر(ص) قرار داشت و سایبانی بود که کمتر از یک صد نفر را در خود جا می داد. آن‌جا محل اجتماع و مشورت انصار و مردم مدینه از جمله اوس و خزرج بود. (یاقوت حموی، معج البلدان، ج۵، ص۵۲)

^۲ تعامل انصار با اهل بیت ع، سعید طالقانی، ص(۸۷) انصار با بنی هاشم از زمان های قدیم و پیش از هجرت رسول خدا (ص) با هم دیگر رابطه و تعامل داشتند. مادر عبدالمطلب جد بزرگ رسول خدا (ص) با همدیگر رابطه و تعامل داشتند. مادر عبدالمطلب، جد بزرگ رسول خدا (ص) از قبیله خزرج و از زنان با فضیلت انصار بوده است. بعد از رحلت پیامبر (ص) انصار و بنی هاشم در یک جبهه، در مقابل دستگاه خلافت قرار گرفتند و در دست‌یابی امیرالمومنین به خلافت نقش مهمی را ایفا کردند.

تعامل انصار با اهل بیت، سعید طالقانی، ص(۱۴۰) انصار که اکثریت اهل مدینه را تشکیل می دادند، طرف دار امیر مومنان بودند. میان آن‌ها و بنی هاشم روابط خوبی وجود داشت و لذا مدینه محل تجمع بنی هاشم گشت.

مقاله: گرایش مدنیان به امام علی (ع) با بهره‌گیری از روایان مدنی، مهدی نورمحمدی، مصطفی صادقی

• «انصار» به‌خوبی می‌دانستند که قریش مکه، به این سادگی نمی‌گذارند، جریان انتقال قدرت، بعد از رحلت پیامبر (ص)، براساس برنامه‌ریزی رسول خدا (ص)، به سرانجام برسد و علی بن ابی طالب (ع) به حکومت برسد.^۳ از سویی دیگر، «انصار»، بیم آن داشتند که با در دست گرفتن قدرت توسط قریش، آسیب ببینند^۴ و خوی انتقام‌جویی جاهلی قریش، به سبب خون‌های که از آنان، در نبردهای اُحد و بدر و ... به دست انصار ریخته شده، دوباره زنده گردد^۵. بنابراین در مکانی که محل اجتماع قومی و قبیله‌ای آنان بود، پشت درهای بسته و سری^۶، تصمیم گرفتند جریان انتقال قدرت را مدیریت کنند.

• «سقیفه»، درواقع فرصتی بود که برای انصار تبدیل به تهدید شد و ازآنچه بیم داشتند، خود زمینه‌ساز، وقوع آن را فراهم کردند. علی (ع) فرمود: «سعد [رئیس خزرجیان مدینه که به دعوت او، انصار در سقیفه جمع شده بودند] دری را باز کرد که دیگران از آن در داخل شدند: أَوَّلُ مَنْ

^۳ العاملی، جعفر مرتضی، الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۳، ص ۱۵۰) اَنَّ الْأَنْصَارَ بَادِرُوا إِلَى ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ عَرَفُوا أَنَّ الْعَرَبَ وَ قَرِيشًا لَنْ تَمَكِّنَ عَلِيًّا مِنَ الْوُصُولِ إِلَى الْحَكْمِ، وَ قَدْ تَأَكَّدَ لَدَيْهِمْ ذَلِكَ حِينَما شَهِدُوا الْمَنْعَ عَنْ كِتَابَةِ النَّبِيِّ (ص)، لِلْكِتَابِ بِذَلِكَ الْأُسْلُوبِ الْجَافِ وَ الْمُهَيِّنِ وَ الْقَاسِي، ثُمَّ تَأَخَّرَ بَعَثَ جَيْشَ أَسَامَةَ، وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنْ قُرَّائِنَ وَ أَحْوَالٍ لَا تُخْفَى

^۴ پژوهشی پیرامون انصار، غلام حسن محرمی، ص ۱۳۸) قریش از موقعیت سیاسی خوبی برخوردار بودند و از دیرباز نیز به عنوان اشراف عرب، مطرح بودند. از این رو انصار احساس خطر کردند و هنگام رحلت پیامبر (ص) می‌گریستند و ناراحت بودند و رسول خدا (ص) سفارش آنها را به مردم می‌نمود و می‌فرمود: «به نیکان انصار نیکی کنید و از گناهکار آنان درگذرید» (ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۵۰)

السقیفه، ابن ابی الحدید) فما نَقَلَ عَنِ الْحَبَابِ ابْنِ مَنْذَرٍ: «أَمَّا وَاللَّهِ لَكَأَنَّيَ بِأَبْنَائِكُمْ عَلَى أَبْوَابِ آبَائِهِمْ قَدْ وَقَفُوا يَسْأَلُونَهُمْ بِأَكْفِهِمْ لَأَ يَسْقُونَهُمُ الْمَاءَ»

^۵ پژوهشی پیرامون انصار، غلام حسن محرمی، ص ۱۴۳) قریش بی‌رحمی شدیدی نسبت به انصار داشتند و خیلی برای کشتن آنها حریص بودند و هر جا آنها را می‌یافتند می‌کشتند و مثله می‌کردند. به این جهت همیشه کشتگان و شهدای انصار زیاده‌تر از مهاجران بود. در جنگ احد، از هفتاد نفر شهید، فقط چهار نفر از مهاجران و بقیه از انصار بودند. (واقعی، المغازی، ج ۱، ص ۲۳۷)

منطق سیاسی ماجرای سقیفه، محمد علی توحیدی به نقل از فیرحی، داوود. قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام ص ۱۴۸ و ۱۴۹

^۶ موسوعه سیره اهل البیت، ج ۱۲، ص ۲۶۹) فَكَبَسُوا الْأَنْصَارَ فِي نَدْوَتِهِمْ ... قَدْ احاطَ مَوْتُهُمْ بِكَثِيرٍ مِنَ السَّرِّ وَ الْكُتْمَانِ خَوْفًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ

جَرَّ النَّاسَ عَلَيْنَا سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ فَفَتَحَ أَبَا بَلَّاجَهُ غَيْرَهُ»^۷ دست انداز کاران «سقیفه» خلیفه اولی و دومی نبودند. بلکه آنها از این شرایط بهره سیاسی بردند.

• عده کمی از سران قریش، بااطلاع از برگزاری چنین نشستی و با استفاده از عدم انسجام درونی رهبران انصار^۸ و دوقطبی اوس و خزرج و احساس ضعف آنان، پروژه انصار را به شکست کشانده و حکومت را از دست آن‌ها گرفتند. هرچند برخی از مدعیان انصار که قافیه را به حریف باخته بودند، فریاد «لانیابع الا علیا»^۹ سر دادند ولی این صداها دیگر به جایی نرسید و مسند حکومت به دست، پایین‌ترین قبایل قریشی از لحاظ جایگاه اجتماعی^{۱۰}، افتاد.

• سردمداران قریشی تازه به دوران رسیده، اگرچه موافقانی داشتند که گاهی با اختیار و گاهی با زور و ضرب و شتم^{۱۱}، تن به وضع موجود داده بودند و از سوی دیگر، یکی از مدعیان اصلی

^۷ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۰۷

^۸ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۸) فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذَا عَمْرٌ وَهَذَا أَبُو عُبَيْدَةَ، فَأَيُّهُمَا شِئْتُمْ فَبَايعُوا. فَقَالَا: لَا وَاللَّهِ لَا تَتَوَلَّى هَذَا الْأَمْرَ عَلَيْكَ؛ فَإِنَّكَ أَفْضَلُ الْمُهَاجِرِينَ ... فَلَمَّا ذَهَبَا لِبَايَعَاهُ سَبَقَهُمَا إِلَيْهِ بَشِيرٌ بْنُ سَعْدٍ فَبَايَعَهُ، فَنَادَاهُ الْحُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ: يَا بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ! عَقَبْتُكَ عَقَاقُ، مَا أَحْوَجَكَ إِلَى مَا صَنَعْتَ، أَنْ نَفْسَتْ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ الْإِمَارَةَ؟! فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ، وَلَكِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أُنَازِعَ قَوْمًا حَقًّا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُمْ. وَلَمَّا رَأَتْ الْأَوْسُ مَاصِنَعَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ، وَمَا تَدْعُو إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، وَمَا تَطْلُبُ الْخَزْرَجُ مِنْ تَأْمِيرِ سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَفِيهِمْ أَسِيدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَكَانَ أَحَدَ النُّبَاةِ وَاللَّهُ لَئِنْ وَلَيْتَهَا الْخَزْرَجُ عَلَيْكُمْ مَرَّةً لَا زَالَتْ لَهُمْ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ الْفَضِيلَةِ، وَلَا جَعَلُوا لَكُمْ مَعَهُمْ فِيهَا نَصِيبًا أَبَدًا، فَقَوْمُوا فَبَايعُوا أَبَا بَكْرٍ. فَقَامُوا إِلَيْهِ فَبَايَعُوهُ، فَانْكَسَرَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ وَعَلَى الْخَزْرَجِ مَا كَانُوا أَجْمَعُوا لَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ.

شرح نهج البلاغه فی ذکر قصه السقیفه: لَمَّا رَأَتْ الْأَوْسُ أَنَّ رَئِيسًا مِنْ رُؤَسَاءِ الْخَزْرَجِ قَدْ بَايَعَ، قَامَ أَسِيدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَهُوَ رَئِيسُ الْأَوْسِ فَبَايَعَ حَسَدًا لِسَعْدٍ أَيْضًا، وَمُنَاقَسَةً لَهُ أَنْ يَلِيَ الْأَمْرَ، فَبَايَعَتْ الْأَوْسُ كُلُّهَا لَمَّا بَايَعَ أَسِيدُ(شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۱۰)

^۹ تاریخ طبری) إِنْ الْأَنْصَارُ لَمَّا فَاتَهَا مَا طَلَبْتَ مِنَ الْخِلَافَةِ قَالَتْ أَوْ قَالَ بَعْضُهَا لَا نَبِيَّ إِلَّا عَلِيًّا

^{۱۰} تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۲۳۷) مَا بَالُ هَذَا الْأَمْرِ فِي أَقْلِ حَى مِنْ قُرَيْشٍ؟ «أَنْ قُحَيْفٌ تَيْمٌ وَ أَحْيُوكَ عَدِيَّ جَارِيَا أَبَا الْحَسَنِ فِي السَّبَاقِ»(امالی طوسی، ص ۲۰۴)

^{۱۱} تاریخ الطبری: ج ۳ ص ۲۲۲) عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخُزَاعِيِّ: إِنْ أَسْلَمَ أَقْبَلْتُ بِجَمَاعَتِهَا حَتَّى تَضَاقِبَ بِهِمُ السُّكَّكُ، فَبَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ، فَكَانَ عَمْرٌ يَقُولُ: مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَأَيْتُ أَسْلَمَ، فَأَيَقَنْتُ بِالنَّصْرِ.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید : ج ۱ ، ص ۲۱۹) وَاذًا قَاتِلَ آخِرِ يَقُولُ : قَدْ بَوَّعَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ أَلِثْ وَإِذَا أَنَا بِأَبِي بَكْرٍ قَدْ أَقْبَلَ وَمَعَهُ عَمْرٌ وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ السَّقِيفَةِ وَهُمْ مُحْتَجِزُونَ بِالْأَزْرِ الصَّنَعَانِيَّةِ لَا يَمْرُونَ بِأَحَدٍ إِلَّا خَطْوَهُ وَقَدْ مَدَّوْهُ فَمَدَّوْهُ يَدَهُ فَمَسَحُوهَا عَلَى يَدِ أَبِي بَكْرٍ بِيَايَعَهُ شَاءَ ذَلِكَ أَوْ أَيْ» یعنی از براء بن عازب یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

خویش، یعنی انصار را عقب راندند ولی هنوز مخالفان و مدعیان جدی و سرسختی در سر راه خود می‌دیدند و نمی‌توانستند آن‌ها را نادیده بگیرند. در میان سطرها و صفحات تاریخ و حدیث، نام ۵۶ نفر از مخالفین و معترضین به نتیجه سقیفه برده شده است^{۱۲} که در میان آنان، از بزرگان و نخبگان جامعه مدینه، به چشم می‌خورد. چرا علی بن ابی‌طالب (ع) از همه فرصت‌ها مثل فرصت مخالفین، برای کسب قدرت در آن لحظه حساس سیاسی، استفاده نکردند؟

نگاهی گذرا بر سقیفه

- بعد از رحلت رسول خدا (ص)، به پیشنهاد «سعد بن عباد» رئیس خزرجیان، بلافاصله جلسه اضطراری در سقیفه با حضور انصار، بدون اطلاع یافتن مهاجرین، جهت تعیین تکلیف رهبری و تصمیم‌گیری درباره آینده سیاسی اسلام برگزار شد.
- «سعد» از فضایل انصار گفت و به فهرستی از خدمات و کارنامه مثبت آنان اشاره کرده و خود را به عنوان کاندیدای کسب قدرت بعد از رسول خدا (ص) معرفی کرد.
- در این میان، یکی از جاسوسان جبهه مهاجرین، فریاد برآورد که «ای انصار، اگر این امر بریا شماست نه قریش؛ آنان را آگاه کنید تا با شما بیعت کنند و اگر برای آنان است نه شما، پس به آنان واگذارید.»^{۱۳} انصار او را از جلسه اخراج کردند و او به سرعت خبر جلسه را به سران مهاجرین اطلاع داد.^{۱۴}

، نقل کرده که پس از سقیفه، عمر و ابو عبیده، گروه (چماق به دست) را دیدم که ژست حمله و تهاجم بخود گرفته و به هر کس می‌رسیدند وی را کتک می‌زدند و به زور دست او را گرفته، بعنوان بیعت، چه بخواهد و چه نخواهد، بر روی دست ابوبکر می‌کشیدند

^{۱۲} ناگفته‌هایی از سقیفه، ص ۲۲، در این کتاب به صورت مبسوط گفتار معترضین و مخالفین با سقیفه آورده شده است.

^{۱۳} ابن اعثم، الفتوح، ج ۱، ص ۴ و ۵) یا معشر الأنصار! إن كان هذا الأمر لكم من دون قریش فخبروهم بذلك حتی یبایعوکم علیه، و إن کان لهم من دونکم فسلموا لهم

^{۱۴} ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶ ص ۱۹) قال الزبیر و قد کان مالاً أبابکر و عمر علی نقض أمر سعد و إفساد حاله رجلاً من الأنصار ممن شهد بدراً و هما عویم بن ساعدة و معن بن عدی.

- عده‌ای از انصار، برای آنکه با قطب و جناح مقابل خودشان بر سر قدرت سازش کنند، شعار «از ما یک امیر و از شما یک امیر؛ مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ»^{۱۵} را مطرح کرده اند که با مخالفت شدید «سعد بن عباد» روبرو شدند.
- بعد از ورود عده کمی از مهاجرین به جلسه انصار و سخنرانی یکی از آنان مبنی بر اینکه «عرب، نمی پذیرد غیر قریش سروری کند و پیامبرش از غیر شما باشد؛ وَاللَّهِ لَا تَرْضَى الْعَرَبُ أَنْ يُؤْمَرُوا بِكُمْ وَ نَبِيُّهَا مِنْ غَيْرِكُمْ»^{۱۶} ورق را به نفع خودشان برگرداند.^{۱۷}
- اولین کسانی که با خلیفه خودخوانده مهاجری بیعت سیاسی بست، از اوسیان بودند از ترس اینکه خزر جیان بر مسند حکومت قرار نگیرند.^{۱۸} البته چه اوس و چه خزر ج در دوران خلافت خلفاء، از صحنه سیاسی کنار گذاشته شده و در حاشیه قرار داشتند و کمترین توجهی به آنان از ناحیه سران مهاجرین نشد. گاهی ، خلفا کارها و مسولیت های سطح پایین را به انصار پیشنهاد می کردند که بعضی از انصار آن را می پذیرفتند و برخی دیگر قبول نمی کردند. چنانکه خلیفه اول از «ابوالهیثم بن التیهان» خواست به کارش در جمع آوری خراج ادامه دهد ولی او نپذیرفت.^{۱۹}
- انصار، با آنکه از وضع موجود ناراضی بودند، ولی هیچ گاه اقدام جدی برای تغییر جهت سیاسی جامعه مسلمین انجام ندادند. عدم اجابت دعوت دختر پیامبر خدا(ص) از انصار^{۲۰}، به خاطر اهمیت

^{۱۵} تاریخ الطبری: ج ۳ ص ۲۱۸، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۱۲ و ۱۳ عن أبی عمره الأنصاری، الإمامة والسیاسة: ج ۱ ص ۲۱ نحوه.

^{۱۶} همان

^{۱۷} همان

^{۱۸} همان) فَلَمَّا ذَهَبَا لِإِيبَائِهِمَا سَبَقَهُمَا إِلَيْهِ بَشِيرٌ بْنُ سَعْدٍ قَبَايِعَهُ ... وَلَمَّا رَأَتْ الْأَوْسُ مَا صَنَعَ بَشِيرٌ بْنُ سَعْدٍ، وَمَا تَدْعُو إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، وَمَا تَطْلُبُ الْخَزْرَجُ مِنْ تَأْمِيرِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَفِيهِمْ أَسِيدٌ بْنُ حَضِيرٍ وَكَانَ أَخَذَ النِّقْبَاءَ وَاللَّهُ لَئِنْ وَلَيْتَهَا الْخَزْرَجُ عَلَيْكُمْ مَرَّةً لَا زَالَتْ لَهُمْ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ الْقَضِيَّةُ، وَلَا جَعَلُوا لَكُمْ مَعَهُمْ فِيهَا نَصِيبًا أَبَدًا، فَقَوْمُوا قَبَايِعُوا أَبَا بَكْرٍ. فَقَامُوا إِلَيْهِ قَبَايِعُوهُ،

^{۱۹} ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۴۲

^{۲۰} الاختصاص، ص ۱۸۴) حَمَلَهَا عَلِيٌّ عَلَى أَتَانٍ عَلَيْهِ كِسَاءٌ لَهُ خَمَلٌ فَدَارَ بِهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فِي بُيُوتِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَ مَعَهَا وَ هِيَ تَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ انْصَرُوا إِلَيَّ فَإِنَّ ابْنَةَ نَبِيِّكُمْ وَ قَدْ بَايَعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ص يَوْمَ بَايَعْتُمُوهُ أَنْ تَمْنَعُوهُ وَ ذَرِيَّتَهُ مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَ ذَرَارِيَكُمْ فَقُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ص بِبَيْعَتِكُمْ قَالَ فَمَا أَعَانَهَا أَخَذَ وَ لَا أَجَابَهَا وَ لَا نَصَرَهَا

بیعت در بین عرب به عنوان محکم ترین پیمان سیاسی و عافیت طلبی ها^{۲۱} نمونه و مصداق روشن، کوتاه‌ای انصار، در انجام وظایف و تکالیف سیاسی خودشان بود.

- در یک جمع بندی، قرآن کریم، دعوای سیاسی بعد از رحلت رسول خدا را «بازگشت به گذشته و جاهلیت»^{۲۲} تعبیر می کند. و این حکایت از عمق فاجعه سیاسی و انحراف یک جامعه از مسیر صحیح خودش است.

عده بهره برداری علی بن ابی طالب از فرصت مخالفین

- علی بن ابی طالب (ع) در چنین شرایطی، از همه امکانات و فرصت ها، حتی جهت رسیدن به حکومت، بهره جستند. از جمله امکانات مهم، مخالفت برخی از چهره های سرشناس با سران مهاجرینی که به تازه به قدرت رسیده بود. عباس عموی پیامبر ص خطاب به برادرزاده اش علی بن ابی طالب (ع) گفت چرا خلافت و حکومت به دست ضعیف ترین افراد از قریش افتاده است به خدا سوگند اگر بخواهی مدینه را علیه او از پیاده و سواره پر خواهیم کرد؛ ما بال هذا الامر فی اقل حی من قریش؟ والله لان شئت لاملانها علیه خیلا و رجالا»^{۲۳}

- در نقل تاریخی دیگری آمده است که «بریده آمد تا آن که پرچمش را در میان [قبیله] اسلم کوبید و گفت: تا علی علیه السلام بیعت نکند، من بیعت نمی کنم. پس، علی علیه السلام گفت: ای بریده! در آنچه مردم بر آن همگام اند، همراه شو؛ عن سفیان بن فروة عن أبيه: جاء بریده حتّی رکز رایتَه فی وسطِ اسلم، ثم قال: لا ابایع حتّی یبایع علی! فقال علی علیه السلام: یا بریده،

^{۲۱} الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۴) قالت فاطمه: «وَقَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ»

^{۲۲} آل عمران: ۱۴۴ و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

^{۲۳} تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۲۳۷

ادخل فيما دخل فيه الناس»^{۲۴} حضرت می توانست روی مخالفت آنها حساب باز کند ولی این کار را نکرد.

- یکی از کسانی که در مخالفت خودش، پافشاری می کرد، ابوسفیان بود. او از حکومت تازه به دوران رسیده تعبیر تند و تحریک کننده ای می کرد و می گفت: «این حکومت شبیه گردو غبار است. گاه برای فرونشاندن گرد و غبار آب می ریزند، اما برای فرونشاندن گرد و غبار موجود، آب به درد نمی خورد، بلکه باید با خون این گرد و خاک را خواباند. او فریاد می زد: ای فرزندان عبدمناف! آیا به این بسنده کردیده اید که غیر شما بر شما حکومت کنند؟ علی و عباس کجا هستند؟»^{۲۵} امام علی (ع) فرمود: «برگرد، تو پیوسته مکر و نیرنگ به دین زدی و ما الان مشغول به رسول الله (ص) هستیم.»^{۲۶}

- ابان بن تغلب می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم: «آیا کسی به اقدام خلیفه خودخوانده اعتراض کرد؟» امام صادق (ع) فرمود: «۱۲ نفر مخالف بودند»^{۲۷}

- یکی از موضوعاتی که حل مسائل سیاسی زمانه بعد از رحلت رسول خدا (ص) را پیچیده می کرد، سکوت معنادار و عدم استفاده از فرصت ها برای کسب قدرت بود. آنچنان که اقدام دیر هنگام حضرت، در آن رقابت سنگین سیاسی، بهانه ای به دست برخی انصار داد و آنها می

^{۲۴} الشافعی: ج ۳ ص ۳۴۳، الدرجات الرفیعة: ص ۴۰۳، بحار الأنوار: ج ۲۸ ص ۳۹۲.

^{۲۵} تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶) کان فیمین تخلف عن بیعه ابی بکر ابوسفیان بن حرب، و قال: ارضیتم یا بنی عبدمناف ان یری هذا الامر علیکم غیرکم؟. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۱) لما اجتمع الناس علی بیعه ابی بکر اقبل ابوسفیان و هو یقول این لاری عجاجه لایطفها الا دم

^{۲۶} الإرشاد: ج ۱ ص ۱۹۰، إعلام الوری: ج ۱ ص ۲۷۱). ارجع یا ابا سفیان، فوالله ما تريد الله بما تقول، وما زلت تكيد الإسلام
^{۲۷} الاحتجاج، ج ۱، ص ۷۵) عَنْ ابَانِ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ هَلْ كَانَ أَحَدٌ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنْكَرَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَعَلَهُ وَجُلُوسَهُ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ ص؟ قَالَ نَعَمْ كَانَ الَّذِي أَنْكَرَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَكَانَ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَسَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَابُو ذَرٍّ الْغَفَارِيُّ وَالمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ بَرِيدَةُ الْأَسْلَمِيُّ وَ مِنَ الْأَنْصَارِ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيْهَانِ وَ سَهْلٌ وَ عُثْمَانُ ابْنَا حَنِيفٍ وَ خَزِيمَةُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَبِي بَن كَعْبٍ وَ أَبُو أَيُّوبُ الْأَنْصَارِيُّ

گفتند: «اگر زودتر آمده بودی با تو بیعت می کردیم»^{۲۸} یا یکی از سران انصار بعد از شنیدن سخنان حضرت درباره مواضع سیاسی خودشان و اینکه حضرت سزاوارترین فرد به حکومت هستند گفت: «ی ابو الحسن! به خدا سوگند، اگر مردم، این سخن را پیش از بیعت از تو شنیده بودند، دو نفر هم بر سر تو اختلاف نمی کردند و همه مردم با تو بیعت می نمودند؛ اما تو در خانهات نشستی و در این کار، حاضر نشدی و مردم پنداشتند که تو نیازی به خلافت نداری. اکنون هم بیعت با این پیرمرد، رخ داده [و به انجام رسیده است] و تو، اختیار کار خود را داری. اَبَا الْحَسَنِ، اَمَّا وَاللَّهِ لَوْ اَنَّ هَذَا الْكَلَامَ سَمِعَهُ النَّاسُ مِنْكَ قَبْلَ الْبَيْعَةِ لَمَا اَخْتَلَفَ عَلَيْكَ رَجُلَانِ، وَلَبَّيْكَ النَّاسُ كُلُّهُمْ، غَيْرَ اَنَّكَ جَلَسْتَ فِي مَنْزِلِكَ وَلَمْ تَشْهَدْ هَذَا الْأَمْرَ، فَظَنَّ النَّاسُ اَنْ لَا حَاجَةَ لَكَ فِيهِ»^{۲۹}

- علی بن ابی طالب (ع) سه روز، مشغول کفن و دفن رسول خدا (ص) بودند و در این مدت، آنان جای پای خودشان را در حکومت محکم و استوار کردند. شاید بسیاری از طرفداران حضرت، منتظر اقدام و حرکتی از طرف ایشان بودند تا همراهی کنند ولی این اتفاق نیفتاد.
- سکوت معنادار علی ابن ابی طالب، اثر بسزایی در پشبرد اهداف سیاسی سران مهاجرین داشت و موجب شد کسانی که کمترین پایگاه اجتماعی را داشتند، بر کرسی سیاست و صدرات قرار بگیرند. راز این دست نگه داشتن چیست؟

^{۲۸} الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۸۳ ح ۳۶ (قَالَتْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَوْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ سَمِعْتَهُ مِنْكَ الْأَنْصَارُ قَبْلَ بَيْعَتِهَا لِأَبِي بَكْرٍ مَا اَخْتَلَفَ فِيكَ أَثْنَانِ.
^{۲۹} الردة: ص ۴۶ وراجع الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۸۲ ح ۳۶ والمسترشد: ص ۳۷۴ ح ۱۲۳ وشرح نهج البلاغة: ج ۶ ص ۱۲۶ والإمامة والسياسة: ج ۱ ص ۲۸.

حل مسئله

- فلسفه سکوت حضرت، حفظ «وحدت و ثبات اجتماعی» است. «صبر» یکی از آن بن‌مایه‌های ثبات اجتماعی است. اگر علی بن ابی طالب علیه وضع سیاسی پدید آمده به پا می‌خواستند، دعوا و خونریزی شدیدی بین مسلمانان اتفاق می‌افتاد و این امر موجب می‌شد اصل اسلام در آن مقطع حساس به خطر بافتد. بستر چنین خطری چه بود؟ «عدم ثبات اجتماعی» حضرت به یکی از طرفدارانشان که تصیم داشت وضع موجود را برهم زند فرمود: «امروز نزد من، اجتماع (اتحاد) آنان بهتر از اختلافشان است؛ اجتماعهم أحبُّ إلیَّ من اختلافهم الیوم»^{۳۰}
- در سخن دیگری حضرت در تبیین ضرورت «حفظ ثبات اجتماعی» می‌فرماید: «چنین [مصلحت] دیدم که صبر بر این مسئله بهتر است از پراکندگی مسلمانان و ریخته شدن خون آنان. مردم، تازه‌مسلمان بودند و دین، مانند مشکِ شیر و کره در تلاطم بود که کوچک‌ترین سستی‌ای آن را تباہ می‌کرد و کمترین اختلافی آن را وارونه می‌ساخت. فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَسَفْكِ دِمَائِهِمْ. وَالنَّاسُ حَدِيثُ عَهْدٍ وَالْدِّينُ يَمْخَضُ مَخَضَ الْوُطْبِ، يُفْسِدُهُ أَدْنَى وَهْنٍ، وَيَعْكِسُهُ أَقْلٌ خُلْفٍ»^{۳۱}
- امام علی (ع) قسم یاد می‌کند که اگر بیم آن نبود که ثبات اجتماعی بهم بریزد و عده‌ای به کفر بازگردند، بیشترین تلاش خود را برای تغییر شرایط به کار می‌بستند^{۳۲}
- در جای دیگر حضرت فرمود پیامبر به من سفارش کرده بود اگر ثبات اجتماعی به هم می‌ریزد، صبر کن!؛ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَهْدَ إِلَى عَهْدًا فَقَالَ: «يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَكَ وَلاَئِي. فَإِنْ وَلَّوْكَ فِي عَافِيَةٍ وَرَجَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ، وَإِنْ اخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعُهُمْ وَ مَا هُمْ فِيهِ» (کشف المحجۀ سیدبن طاووس/ ۲۴۹) (مکاتیب الاثمه/ ۷۴/۲)

^{۳۰} الشافعی: ج ۳ ص ۲۴۳، الدرجات الرفیعة: ص ۴۰۳، بحار الأنوار: ج ۲۸ ص ۳۹۲

^{۳۱} شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۳۰۸، بحار الأنوار: ج ۳۲ ص ۶۲

^{۳۲} و الجمل: ص ۴۳۷ عن أم راشد مولاة أم هانئ، الأموال للمفید: ص ۱۵۵ ح ۶ عن الحسن بن سلمة. (أيم الله فلولاً مخافة الفرقه بين المسلمين أن يعودوا إلى الكفر لكننا غيرنا ذلك ما استطعنا!)

- حضرت در جای دیگر به همین سفارش رسول خدا(ص) اشاره می کنند: «فَذَكَّرَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَا أَوْصَى بِهِ مِنَ الصَّبْرِ» (کتاب سلیم بن قیس/ ۵۸۵) اگر فاطمیه را نگاه کنیم، این صبر با عظمت امیرالمومنین(ع) در مقابل مصیبت سهمگین فاطمیه، مهمترین علتش همین «حفظ ثبات اجتماعی» بود
- شاید این پرسش به ذهن خطور کند که اگر علی بن ابی طالب (ع) هم حذف سیاسی شوند باز هم اختلاف از بین نرفته است؟ بالاخره حضرت طرفدارانی دارند که علیه حاکمیت ساکت نخواهند نشست؟ حضور شخصیتی که خودش مدعی حکومت است ولی سکوت کرده و در بین مردم، دعوت به آرامش می کند، این رفتار هوشمندانه سیاسی، زمینه را برای بسیاری از اختلاف ها از بین می برد. چنان که حضرت به برید توصیه به سازش و کوتاه آمدن کردند.
- آن که شایسته حکومت مسلمین است، در بین مردم «دعوت به ثبات اجتماعی» می کند تا تمدن اسلامی پی ریزی و پایه گذاری شود، این حرکت، موجب آرام شدن موجی از ناآرامی ها خواهد شد. حضرت درباره سیاست وحدت آفرین شان فرمود: «من کسی بودم که بیشترین تلاش را در راستای برقراری وحدت در جامعه مسلمین انجام دادم؛ لَيْسَ رَجُلٌ فَأَعْلَمُ أَحْرَصَ [النَّاسِ] عَلَى جَمَاعَةِ أُمِّهِ مُحَمَّدٍ ص وَ الْفَتْهَا مِنِّي»^{۳۳}
- اصلا فلسفه وجودی ساختار ولایت، حفظ یکپارچگی و انسجام درونی و ثبات در جامعه است. حضرت زهرا(س) فرمود: «إِمَامَتَنَا لَمَّا لِلْفُرْقَةِ»^{۳۴} و حضرت با سعی و تلاش فراوان، این نقش را ایفاء کردند.

^{۳۳} نهج البلاغه، نامه ۷۸ (لَيْسَ رَجُلٌ فَأَعْلَمُ أَحْرَصَ [النَّاسِ] عَلَى جَمَاعَةِ أُمِّهِ مُحَمَّدٍ ص وَ الْفَتْهَا مِنِّي أَبْتَنَى بِذَلِكَ حُسْنَ الشَّوَابِ وَ كَرَّمَ الْمَاءَ (پس بدان در امت اسلام، هیچ کس همانند من وجود ندارد که به وحدت امت محمد ص و به انس گرفتن آنان به همدیگر، از من دلسوزتر باشد. من در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می طلبم)

^{۳۴} دلائل الامامه، ص ۱۱۳

نقش سخنان یا سکوت «سیاستمداران»، در ثبات اجتماعی

- سخنان یا سکوت سیاستمداران در «آرامش» یا «آشوب» جامعه اثر دارد. «سیاستمداران» با چه سخنان و تعبیری می‌توانند کشور را به سرعت یا به تدریج به «آشوب» بکشانند و «آرامش» را از جامعه سلب نمایند؟
- بعضی از «سیاستمداران» حیات خود را در «آشوب» و درگیری می‌بینند درحالی که «رشد» یک جامعه در «آرامش» است و هنر مدیران دلسوز جامعه این باید باشد که اختلاف‌نظرها را در بستر «آرامش» موجب تعالی جامعه قرار دهند.
- بنی‌صدر یادش به شر، همیشه در سخنرانی‌هایش استعداد آشوب‌سازی داشت. درست است؟ بعد امام‌هی آتش را می‌خواباند با سخنان خودش، آب را می‌ریخت رو آتش.
- چه سخنانی از سیاسیون آتش یک جامعه را می‌خواباند؟ چه سخنانی این آتش را شعله‌ور می‌کند؟ امیرالمومنین چه کرد؟ کاری کرد جامعه آرام بگیرد با سکوت خودش و اگر سخنی گفت، سخنی نگفت که جامعه آشوب کند. ولی دید صلاح نیست.

فایده «ثبات اجتماعی» «روشنایی حق»

- یکی از فواید «ثبات اجتماعی»، روشنایی حق است. اگر ثبات ایجاد نشود، حق و باطل روشن نمی‌شوند، وضع‌شان از همدیگر قشنگ تفکیک نمی‌شود. آنوقت شما در بی‌ثباتی می‌خواستی به چه هدفی برسی؟ به پیروزی موقت حق؟ با هزارتا تهمت؟ با هزارتا حرف و حدیث؟ بدون روشن شدن حق؟
- حق به مرور روشن می‌شود، این خاصیت حق است. حق یک دفعه‌ای روشن نمی‌شود، زمان می‌برد حق تا روشن شود. هر جا دیدید حق و باطلی به همدیگر آمیخته شد، ساعت‌تان را کنار بگذارید و تقویم دست‌تان بگیرید. بگویید حالا چه مدت زمانی طول خواهد کشید تا حق روشن شود؟ به همین دلیل خداوند بلافاصله بعد از حق، از صبر سخن گفت: «و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا

بِالصَّبْرِ». خاصیت حق خاصیت این است که به مرور آشکار می‌شود. لذا صبر و ثبات اجتماعی زمان می‌دهد تا حق روشن بشود.

- بی‌ثباتی اکثراً به نفع باطل است، اگرچه ممکن است گاهی به‌ظاهر به‌نفع حق تمام شود. ولی در چنین حالتی پیروزی حق موقتی است. مثل شرایطی که طی آن مردم برای خلافت به در خانه امیرالمومنین ع هجوم آوردند. حضرت هم قبول نمی‌کردند، چون می‌دانستند این مراجعه، عمیق نیست، بلکه در یک شرایط بی‌ثبات است و ممکن است به هم بریزد و همین‌طور هم شد.

لازمه «حفظ ثبات اجتماعی»، «تحمل مظلومیت» است

- طبیعی است که در این بستر تلاش برای حفظ ثبات اجتماعی، خوبان هم مظلوم واقع می‌شوند. یکی از مظلومیت‌ها در این ثبات اجتماعی شامل حال رهبران جامعه دینی است، که وقتی می‌خواهند به جامعه ثبات بدهند، به هزار حرف متهم می‌شوند. به امیرالمومنین می‌گفتند سیاست بلد نیستی و معاویه می‌گفت تو همان کسی هست که اجازه دادی تو را با خاری و خفت به مسجد ببرند. حضرت فرمود معاویه، خواستی سرزنش کنی، و حال آنکه مرا مدح کردی؛ چه اشکالی دارد مسلمان در راه خدا مظلوم باشد در حالی که شکی در دینش ندارد «قُلْتَ إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يَقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَعَ وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ وَ أَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاضَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُوماً مَا لَمْ يَكُنْ شَاكَاً فِي دِينِهِ وَ لَا مُرْتَاباً بِبَقِيَّتِهِ» (نهج البلاغه، نامه ۲۷)

- همیشه دشمنان از آشوب‌ها و عدم ثبات اجتماعی، خوشحال می‌شوند. الان ببینید رسانه‌های غربی چقدر خوشحالی می‌کنند در اثر اینکه کوچکترین اختلافی را می‌بینند و کوچک‌ترین مسئله‌ای را نگاه می‌کنند. آنها اصلاً برایشان مهم نیست به نفع چه کسی یا به ضرر چه کسی است. همین‌که بی‌ثباتی ایجاد شود، برایشان کافی است. نان‌شان در بی‌ثباتی است، حیات‌شان در بی‌ثباتی است. می‌روند چهارتا اراذل و اوباش را در اطراف برخی از شهرها پیدا می‌کنند که یک لاستیک آتش بزنند، بعد این را علم می‌کنند که بله در ایران مثلاً شورش به پا شده و فلان

استان می‌خواهد جدا بشود. معلوم می‌شود چه کسی دارد از این بی‌ثباتی نان می‌خورد. و شما مطمئن باشید هیچ وقت حق از وضعیت باثبات ضرر نمی‌کند، این باطل است که ضرر می‌کند.

روضه

- فاطمه زهرا(س) برای دفاع از علی بن ابیطالب(ع) قیام کرد. به بهانه فدک به مسجد رفت، حرکت خودش را انجام داد، داستان و فلسفه حرکت حضرت بماند. بعد آمد به خانه دید علی بن ابیطالب زانوی غم بغل گرفته و نشسته. این اولین باری بود که این مرد در خانه نشسته بود و بانوی دو عالم، امانت پیغمبر، در میان نامردها به قیام به حق می‌پرداخت. اصلاً صحنه عجیبی است. همیشه فاطمه نشسته بود، علی می‌رفت بیرون، حالا صحنه برعکس شده. بچه‌ها می‌بینند برای اولین بار است انگار یک انقلابی در آن خانه شده ...
- آنجا بود که امیرالمؤمنین(ع) فرمان صبر داد، صدا زد: فاطمه من! صبر کن «فَاحْتَسِبِي اللَّهَ؛ به خدا واگذار کن.» (احتجاج/ ۱۰۷/۱) فاطمه زهرا هم فرمود چشم و گفت: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» و دیگری چیزی نفرمود (وَأَمْسَكَتْ) دیگر بعد از اینکه فرمان صبر صادر شد، فقط این صدای آرام گریه فاطمه بود که در فضا پخش می‌شد، یک موسیقی ملایم آسمانی، عرشی، و ملکوتی و محزون که دل‌ها را باید بیدار می‌کرد، جز دل‌های بیمار.